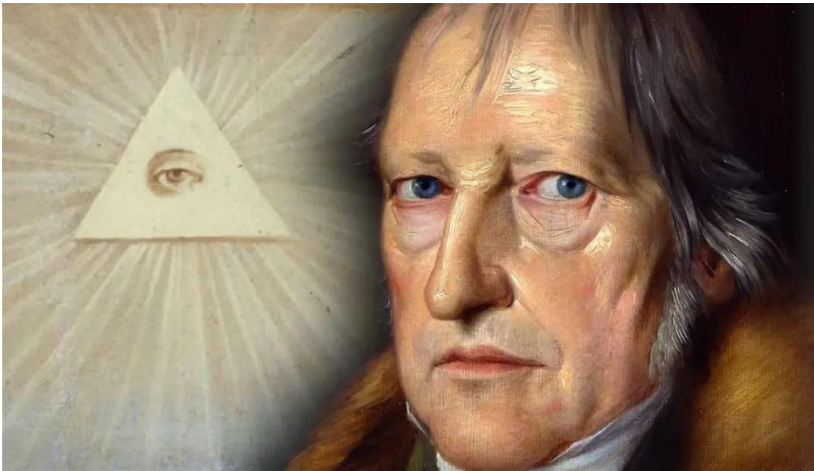


# ایده‌ی نیکی

گئورگ ویلهلم فریدریش هگل



ترجمه‌ی علی رها



**یادداشت مترجم:** «ایده‌ی نیکی» قسمت پایانی فصل دوم از پاره‌ی سوم جلد دوم «علم منطق» هگل است. هگل در فرجامین کلام این مبحث تأکید می‌کند که «این است / ایده‌ی مطلق». سپس وارد فصل سوم، «ایده‌ی مطلق» می‌شود، که همانا «یگانگی ایده‌ی نظری و ایده‌ی عملی است». هریک از آن دو، به تنهایی «تک‌سویه است». وحدت آنها «بازگشت به زندگی» بی‌واسطه است، که در چنین صورتی «شامل عالی‌ترین تضاد در درون خود است». در واقع فصل پایانی *علم منطق* دربردارنده‌ی فرایند فراروی از آن تعارض درونی و حصول به یک زندگی وساطت‌شده است. اما «ایده‌ی نیکی» که ما را در آستانه‌ی ورود به «ایده‌ی مطلق» قرار می‌دهد، شامل فراز و نشیب فرایند روبرویی «سوژه» و جهان عینی با وساطت «عمل» است.

اهمیت این مبحث به‌ویژه از آن‌روست که *دفترهای فلسفی* لنین، به‌عنوان نقطه‌ی اوج اندیشه‌ی دیالکتیکی نیمه‌ی اول سده‌ی بیستم، درحین کلنجار رفتن با «ایده‌ی نیکی»، ظاهراً با یک سدّ غیر قابل‌عبور مواجه می‌شود، چراکه به‌عنوان یک انقلابی مارکسیست، در عمل انقلابی، پاسخ به معضل فراروی از جهان سرمایه‌داری را «کشف» می‌کند. به بیان هگل، ایده‌ی عملی «از ایده‌ی نظری والاتر است، چراکه نه فقط از یک شأن جامع، بلکه همچنین از فعلیتی صاف و ساده برخوردار است.» از آن پس، هیچ چیز باعث بازگشت لنین به وحدت دوباره‌ی عمل و نظر در سطحی بالاتر نگشت، حتی هنگامی که هگل هشدار می‌دهد: «ایده‌ی عملی فاقد عنصر ایده‌ی نظری است... برعکس، برای ایده‌ی عملی واقعیت چنان در ذات خود بی‌ارزش تلقی می‌شود که ابتدا باید تعین واقعی و ارزش منحصربه‌فرد خود را از طریق هدف نیکی دریافت کند. لذا این خود اراده است که در مقابل دستیابی به آن هدف می‌ایستد، چراکه خود را از شناخت جدا می‌کند و برای آن اراده، واقعیت بیرونی از شکل یک هستی واقعی برخوردار نیست.»

## § ۱۷۶۵

از آنجا که مفهوم به‌مثابه‌ی ابژه‌ی خود، تعین‌یافته و برای خود است، سوژه برای خود به‌مثابه‌ی فرد تعین می‌یابد. پیش‌فرض مفهوم سوژه‌کتیو، از‌نودگری در خود آن

است؛ انگیزه‌ی واقعیت‌بخشی به خود، یا هدفی است که برای عینیت‌بخشی به خود در جهان عینی تلاش می‌کند، و خود را/ز درون خود به فرجام می‌رساند.

در **ایده‌ی نظری**، مفهوم سوپژکتیو به‌مثابه‌ی امری جامع که در خود و برای خود نامتعیین است، رویاروی جهان عینی ایستاده است، [جهانی] که محتوای معین و کامیابی خود را از درون آن استخراج می‌کند. اما **ایده‌ی عملی**، به‌مثابه‌ی امری بالفعل با [جهان] بالفعل روبرو می‌شود. اما این امر که سوژه در خود و برای خود متعیین است، او را از یقین به خودی برخوردار می‌کند که یقینی نسبت به فعلیت خود او و عدم فعلیت جهان است؛ آنچه برای او پوچ است صرفاً دگربودگی جهان به‌مثابه‌ی جامعیتی انتزاعی نیست، بلکه وجه مشخصه و تعیین منحصربه‌فرد آن است. در این‌جا سوژه عینیت را به تصرف خود درآورده است؛ متعیین بودن درونی‌اش، عینی است، چراکه جامعیتی به همان اندازه متعیین است؛ ازسوی دیگر، جهان تاکنونی، صرفاً چیزی وضع شده است، چیزی که به‌طور بی‌واسطه در وجوهی گوناگون تعیین یافته است؛ اما از آن‌جا که بی‌واسطه تعیین یافته است، فاقد وحدت مفهوم در درون خود بوده و به خودی خود پوچ است.

## § ۱۷۶۶

این تعینی که در مفهوم وجود دارد، و با آن هم‌سان است، و در درون خود درخواستی برای یک فعلیت تکین بیرونی را حمل می‌کند، همانا نیکی است. این نیکی با شأنی مطلق ظهور می‌یابد، چراکه خود، کلیت مفهوم در درون خود است – عینیتی که هم‌هنگام در شکل یک وحدت آزاد و سوپژکتیویته است. این ایده، از ایده‌ی شناخت که بررسی کرده‌ایم والاتر است، چراکه نه فقط شأنی جامع دارد، بلکه همچنین از فعلیتی صاف و ساده برخوردار است. – تا آن‌جا که این فعلیت کماکان سوپژکتیو است و خود را وضع می‌کند و در همان حال از شکل یک پیش‌فرض بی‌واسطه برخوردار نیست، انگیزه است؛ انگیزه‌اش به سوی خودواقعیت‌بخشی، واقعاً انگیزه‌ای برای عینیت‌بخشی به خود نیست (چراکه آن را در خود دارد)، بلکه فقط این شکل پوچ بی‌واسطگی است. – در نتیجه، آماج فعالیت هدف‌مند قصد جذب و تلفیق یک تعیین مشخص علیه خود را ندارد، بلکه هدفش برقراری تعیین خود اوست، که توسط مرتفع کردن تعینات جهان

بیرونی، واقعیت‌بخشی به خود در شکل فعلیتی بیرونی است. - **ایده‌ی اراده** که برای خود، خود-تعیین‌کننده است، محتوا را در درون خود حمل می‌کند. این محتوا متعین است، و درچنین صورتی، کران‌مند و محدود است: خود-تعیین‌یابی، دراساس همانا خود-ویژه‌سازی است، چراکه پژوهاک درونی **اراده** به‌مثابه‌ی یک وحدت منفی عام، همچنین به‌منزله‌ی یک یگانگی است، بدین معنا که یک **دگر** را هم حذف می‌کند و هم پیش‌فرض می‌انگارد. اما با این وصف، با وساطت شکل مفهوم که اراده تعین خاصی از آن است، ویژگی محتوا در این لحظه بی‌کران است، درحالی که **مفهوم** در آن [اراده] از یک هویت فردی منفی برخوردار است، و ازاین‌رو، نه فقط یک ویژگی، بلکه همچنین فردیتی بی‌کران دارد. بنابراین، کران‌مندی محتوا در **ایده‌ی عملی** که به آن اشاره شد، بدان معنی است که هنوز **ایده‌ای** نیست که واقعیت یافته باشد؛ برای محتوا، مفهوم چیزی در خود و برای خود است؛ در این‌جا آن [محتوا] **ایده‌ای** است که به شکل عینیتی برای خود وجود دارد. به این دلیل (۱) وجه سوبژکتیو دیگر مفروض، اختیاری یا مشروط نیست، بلکه مطلق است؛ اما (۲) این شکل هستی، یا **وجودی برای خود**، هنوز هم‌هنگام به شکل **وجودی در خود** نیست. آن‌چه از جنبه‌ی صوری محض به‌مثابه‌ی تعارض ظهور می‌یابد، به‌مثابه‌ی تعین صاف و ساده‌ی محتوا در درون محتوا پدید می‌آید، که شکل انعکاس‌یافته‌ی مفهوم در تشابهی صرف است: ازاین‌رو، با این‌که درخود و برای خود معتبر است، **نیکی** یک نوع هدف ویژه است که حقیقت خود را صرفاً از راه واقعیت یافتن دریافت نمی‌کند، بلکه پیشاپیش برای خود حقیقی است.

### § ۱۷۶۷

در این‌جا خود سیلوژیسم واقعیت‌یابی به تشریح بیشتری احتیاج ندارد؛ هیچ چیز نیست به‌جز سیلوژیسمی بیرونی که برای **هدف** مکفی است و پیش‌تر بررسی شد؛ تفاوت تنها در محتوا است. در کفایت بیرونی برای **هدف** (از آن‌جا که صوری است) به‌طور کلی این محتوا صرفاً نامتعین و کران‌مند بود؛ و گرچه در این‌جا نیز کران‌مند است، به خودی خود اعتباری مطلق دارد. اما در ارتباط با نتیجه‌گیری، تمایز بیشتری

ظهور پیدا می‌کند، یعنی، **هدف واقعیت یافته**. در فرایند تحقق، هدف کران‌مند فقط به وسیله منجر می‌شود؛ و از آن‌جا که هنگام شروع پیشاپیش در خود و برای خود یک **هدف** معین نیست، در تحقق خود نیز چیزی که در خود و برای خود نیست پابرجا می‌ماند. و چنان‌چه **نیکی** به سهم خود به‌مثابه‌ی کران‌مند تثبیت شود و اساساً چنین باشد، در آن صورت، به‌رغم بی‌کرانگی درونی‌اش، نمی‌تواند از سرنوشتی کران‌مند گریز کند – سرنوشتی که در اشکال گوناگونی پدیدار می‌شود. **نیکی** تحقق‌یافته بدین خاطر که پیشاپیش در **هدف سوبرژکتیو**، در **ایده**، حضور دارد، نیک است؛ تحقق یافتن به آن یک هستی بیرونی می‌دهد؛ اما این برون‌بودگی صرفاً به‌مثابه‌ی برونیتی تعیین‌یافته است که در خود و برای خود پوچ است، و از این‌رو، **نیکی** در وجودش فقط به موجودیتی دست یافته است که مشروط و مشمول انهدام است، و تحقق‌ی نیست که با **ایده‌ی آن** مطابقت کند. – و به‌علاوه، از آن‌جا که محتوایش محدود است، **نیکی** انواعی گوناگون دارد؛ **نیکی** موجود نه‌فقط به‌واسطه‌ی پیش‌آمدهای بیرونی و شرّ، بلکه همچنین به‌واسطه‌ی تصادم و ستیزه‌ی **نیکی** با خود، مشمول انهدام است. در برابر **نیکی**، یک جهان عینی مفروض است؛ جهانی که سوبرژکتیویته و کران‌مندی **نیکی** را تشکیل می‌دهد، و به‌عنوان دگر آن، مسیر خود را پیش می‌گیرد؛ و در آن مسیر حتی تحقق **نیکی** را با موانعی روبرو می‌سازد که ممکن است غیر قابل عبور باشند.

### § ۱۷۶۸

بنابراین، **نیکی** همچون یک **باید** پابرجا می‌ماند؛ در خود و برای خود است، اما **هستی**، به‌مثابه‌ی فرجامین بی‌واسطگی انتزاعی، در شکل **عدم-هستی**، در ضدیت با آن پابرجا می‌ماند.

### § ۱۷۶۹

باین‌که **ایده‌ی نیکی** کمال‌یافته یک گزاره‌ی مطلق است، چیزی بیش از یک گزاره نیست، – یعنی، مطلقاً که با تعیین سوبرژکتیویته آلوده شده است. دو جهان که

کماکان در ضدیت با یکدیگرند پابرجا مانده‌اند؛ یکی قلمروی سوپژکتیویته در سپهر روشن اندیشه است، و دیگری قلمروی عینیت در عنصر یک فعلیت چندگانه‌ی بیرونی، که یک قلمرو واکاوی نشده‌ی تاریک است. تشریح کامل این تضاد برطرف نشده، و سدّ غیر قابل عبوری که این فعلیت در ضدیت با هدف مطلق ایجاد کرده است، در **پدیدارشناسی روح** با دقتی بیشتر تشریح شده است.

### § ۱۷۷۰

از آن جا که اکنون ایده شامل لحظه‌ی تعیین یافتگی کامل است، آن مفهوم دیگری که مفهوم کنونی با آن در درون ایده مرتبط است، در سوپژکتیویته‌ی خود شامل لحظه‌ی یک ابژه است؛ در نتیجه، در این جا ایده در هیأت خودآگاهی وارد می‌شود، و در این مورد معین، با بازنمایی خودآگاهی مقارن است.

### § ۱۷۷۱

اما ایده‌ی عملی کماکان فاقد لحظه‌ی آگاهی واقعی است، بدین معنا که لحظه‌ی فعلیت در مفهوم برای خود به تعیین هستی بیرونی دست یافته است.

### § ۱۷۷۲

این کمبود را همچنین می‌توان این گونه در نظر گرفت: این که ایده‌ی عملی هنوز نیازمند ایده‌ی نظری است. این فقط تعیین جامعیت است که در ایده‌ی نظری هم‌سوی مفهوم سوپژکتیو است، مفهومی که توسط خود مفهوم و در درون آن دریافت می‌شود؛ شناخت، خود را فقط به مثابه‌ی ادراک، به مثابه‌ی خودشناسی مفهومی تشخیص می‌دهد که به خودی خود نامتعیین است: بهره‌مندی، یعنی عینیتی که برای خود تعیین یافته باشد، به آن داده شده است، و آنچه حقیقتاً وجود دارد، فعلیتی است که از پیش‌نهادی سوپژکتیو به‌طور مستقل حضور دارد. از سوی دیگر، ایده‌ی عملی این فعلیت را (که هم‌هنگام به‌سان سدی غیر قابل عبور با آن مقابله می‌کند) به مثابه‌ی چیزی

محسوب می‌کند که در خود و برای خود پوچ است، و تعیین حقیقی و یگانه ارزش خود را از طریق هدف نیکی دریافت می‌کند. در نتیجه، خود اراده راه رسیدن به هدف خود را مسدود می‌کند، چراکه خود را از شناخت جدا می‌کند و برایش فعلیت بیرونی شکل آن چیزی که وجودی حقیقی دارد را دریافت نمی‌کند. بنابراین، ایده‌ی نیکی مکمل خود را فقط در ایده‌ی حقیقت پیدا می‌کند.

### § ۱۷۷۳

اما این فرایند گذار را توسط خودش به‌انجام می‌رساند. در سیلوژیسم عمل، یک پیش‌نهاد، رابطه‌ی بی‌واسطه‌ی هدف نیکی با فعلیتی است که بر آن چیره می‌شود، و در پیش‌نهادی دوم، آن [هدف] را به‌مثابه‌ی وسیله‌ی بیرونی علیه فعلیتی بیرونی هدایت می‌کند.

### § ۱۷۷۴

در مفهوم سوژکتیو، نیکی ابژکتیو است؛ واقعیت وجودی فعلیت همچون سدی غیر قابل عبور فقط تا جایی با آن مقابله می‌کند که خود آن کماکان از تعیین بی‌واسطه‌ی هستی برخوردار باشد، و نه همچون تعینی عینی به‌معنای یک هستی در خود و برای خود؛ برعکس، فعلیت یا شرّ یا بی‌تفاوت است، که صرفاً قابل تعیین است، که ارزش خود را در خود حمل نمی‌کند. اما خود ایده‌ی عملی پیشاپیش این هستی انتزاعی را که در پیش‌نهادی دوم معارض نیکی است، مرتفع کرده است؛ اولین پیش‌نهادی عملش، عینیت بی‌واسطه‌ی مفهوم است که برطبق آن، هدف بدون هیچ مقاومتی خود را با فعلیت مرتبط می‌سازد و از این‌رو، در ارتباطی ساده و همگن با آن قرار می‌گیرد. پس آن‌چه ضروری است، فقط هم‌گرایی معانی آن دو پیش‌نهاد است. مکمل آن‌چه در پیش‌نهادی اول پیشاپیش توسط مفهوم عینی به انجام رسید، فقط پیش‌نهادی دوم است که از طریق وساطت و از این‌رو، برای مفهوم عینی، وضع شده است. به‌طور کلی در رابطه با هدف، هدف تحقق‌یافته همچنین فقط یک وسیله است، و برعکس،

وسيله همچنين هدف تحقق‌یافته است؛ و به همین نحو، در سیلوژیسم نیکی، پیش‌نهادی دوم به‌طور بی‌واسطه در اولی حضوری تلویحی دارد؛ اما بی‌واسطگی کافی نیست، و پیش‌نهادی دوم پیشاپیش مبنای نیکی اولی است؛ - تحقق نیکی در برابر یک فعلیت مخاصم دیگر، برای تحقق نیکی و ارتباطی بی‌واسطه، واسطه‌ای اساسی است.

### § ۱۷۷۵

چراکه فقط نفی اول یا دگر مفهوم است، - عینیتی که به معنای مفهومی است که در برون‌بودگی فرو رفته است. نفی دوم، فراروی از این دگربودگی است، که توسط آن اکنون تحقق بی‌واسطه‌ی هدف، به فعلیت نیکی به‌مثابه‌ی مفهوم تبدیل می‌شود؛ مفهومی که برای خود است، چراکه در این جا مفهوم به‌مثابه‌ی همانندی با خود، و نه با یک دگر، و از این رو، به‌مثابه‌ی یگانه‌ای آزاد، استقرار یافته است.

### § ۱۷۷۶

حال چنان‌چه به‌رغم آنچه رفت هدف نیکی متحقق نشود، در آن صورت، این بازگشت مفهوم به خاستگاهی پیش از فعالیت آن است - خاستگاه آن فعلیتی که به‌مثابه‌ی پوچی تعیین یافته بود ولی با این حال واقعی فرض شده بود. این بازگشت تبدیل به پیشروی به‌سوی یک بی‌کرانگی معیوب می‌شود؛ تنها مبنای آن این امر است (۱) که در فراروی از این واقعیت انتزاعی، به همان نسبت فراروی بلافاصله فراموش شده است، یا (۲) فراموش شده است که این واقعیت پیشاپیش به‌مثابه‌ی فعلیتی غیرعینی مفروض بود که به‌خودی خود پوچ است.

### § ۱۷۷۷

در نتیجه، این تکرار پیش‌فرض هدف تحقق‌نیافته پس از تحقق بالفعل هدف، خود را همچنین به‌گونه‌ی زیر متعین می‌کند: رویکرد سوپژکتیو مفهوم عینی بازتولید و



جاودانی شده است، که از این راه کران‌مندی **نیکی** به‌مثابه‌ی حقیقتی جاودانی (هم در شکل و هم در محتوای آن)، و نیز متحقق شدن آن، کماکان صرفاً به‌مثابه‌ی عمل یک فرد و نه عملی جامع‌پدیدار می‌شود. - درواقع این تعیین‌یافتگی در فرایند متحقق کردن **نیکی**، خود را مرتفع کرده است. **مفهوم** عینی، به‌خاطر نگرشی که نسبت به خود دارد، کماکان محدود است، و به‌واسطه‌ی تأمل درباره‌ی تحقق‌یافتنی که درخود است، ناپدید می‌شود. با چنین نگرشی، صرفاً راه خود را مسدود می‌کند، و بدین‌سان باید علیه خود، و نه علیه فعلیتی بیرونی، چرخش کند.

### § ۱۷۷۸

چراکه در پیش‌نهادی دوم فقط یک **هستی برای خود** تک‌سویه تولید شده است، که از این راه محصول آن سوژکتیو و فردی پدیدار می‌شود، به وجهی که پیش‌فرض اول در آن تکرار می‌شود؛ و درحقیقت این فعالیت به‌همان میزان برنشانیدن همسانی (در خود) **مفهوم** عینی و فعلیت بی‌واسطه است. براساس پیش‌فرض، این فعلیت به‌سان واقعییتی صرفاً ظاهری تعیین یافته است، که درخود و برای خود پوچ است، و توسط **مفهوم** عینی، از قابلیت تعیین‌یابی محض برخوردار است. فعلیت بیرونی آن توسط فعالیت مفهوم عینی دگرگون می‌شود، و از این طریق تعیین‌کنندگی آن مرتفع می‌شود؛ و دقیقاً در همین فرایند، واقعیت صرفاً ظاهری، تعیین‌یافتگی از بیرون، و پوچی خود را از دست می‌دهد، و از این‌رو، به‌مثابه‌ی یک هستی درخود و برای خود وضع می‌شود.

### § ۱۷۷۹

دراین فرایند، پیش‌فرض عام مرتفع شده است، - یعنی، تعیین **نیکی** به‌مثابه‌ی هدفی که محتوایی صرفاً سوژکتیو و محدود دارد، و ضرورت متحقق کردن آن توسط فعالیت سوژکتیو، و در خود این فعالیت. واسطه، خود را در ره‌آورد منتفی می‌کند؛ نتیجه، یک بی‌واسطگی است که بازسازی پیش‌فرض نیست، بلکه برعکس، واقعیت مرتفع‌شده‌ی آن است. بنابراین، **ایده‌ی مفهوم** که در خود و برای خود تعیین یافته است، دیگر نه صرفاً به‌مثابه‌ی سوژه‌ای فعال، بلکه به‌همان میزان به‌مثابه‌ی فعلیتی

بی‌واسطه، وضع شده است؛ و برعکس، فعلیت نیز همان‌گونه که در **شناخت** وجود دارد، به‌عنوان عینیتی چندگانه، وضع شده است.

### § ۱۷۸۰

بدین‌سان فردیت سوژه که متأثر از پیش‌فرض بود، ناپدید شده است؛ و از این‌رو، اکنون یک شخصیت آزاد و جامع است، که برای او عینیت مفهوم همچون یک داده است، و برای سوژه حضوری بی‌واسطه دارد، همان‌گونه که سوژه نیز خود را همچون **مفهومی** شناسایی می‌کند که درخود و برای خود تعیین یافته باشد. بنابراین، در این نتیجه، **شناخت** بازسازی شده و با **ایده‌ی عملی** وحدت می‌یابد؛ فعلیتی که داده شده یافت شده است، که درعین حال همچون هدف مطلق تحقق یافته، متعین می‌شود، - اما نه (مانند شناخت تحقیقی) صرفاً به‌عنوان جهانی عینی که فاقد سوپرکتیویته‌ی **مفهوم** است، بلکه به‌عنوان جهانی عینی که بستر درونی و پایداری بالفعل آن، **مفهوم** است. این است / ایده‌ی مطلق.

برگرفته از «علم منطق»

(جلد دوم، قسمت پایانی فصل دوم از پاره‌ی سوم)

منبع:

Hegel's *Science of Logic*, Trans. Johnston & Struthers, Vol. II., New York: The Macmillan Company, London: Gerorge Allen & UNWIN LTD, 1951, Pp. 460-465.